

شرح دو جمله از دعای کمیل

سید ابوالقاسم کاشانی

چکیده: این رساله در شرح دو جمله از دعای کمیل است که در نگاه سطحی، توهم جبر در افعال انسان را پدید می آورد. نگارنده، آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی، با تأکید بر تواتر عقلی و نقلی نفی جبر، و به کمک آیات و روایات دیگر، معنای جبر را از دو جمله یاد شده نفی کرده و معنای قضای الهی در افعال انسان را روشن می کند که با اختیار انسان منافات ندارد.

کلیدواژه‌ها: کاشانی، سید ابوالقاسم؛ دعای کمیل؛ جبر - نفی آتای قضای الهی - رابطه با اعمال انسان؛ اختیار انسان - رابطه با قضای الهی.

مقدمه

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی (1381-1300 ق. / 1340 ش) از چهره‌هایی است که بسیار شناخته شده است و نیازی به معرفی ندارد. او که از بدو جوانی همراه با پدرش آیت الله سید مصطفی کاشانی در عراق به فعالیت‌های سیاسی می پرداخت، خود در ایران جایگاهی شاخص یافت که همگان می دانند و نیازی به بازگویی آن نیست. آنچه در این سطور می خوانید، یادداشتی از ایشان است که در پاسخ به درخواست شادروان احمد گلچین معانی به سال 1319 شمسی / 1359 قمری نوشته است. گلچین، مجموعه‌ای از یادداشت‌هایی را که دانشوران معاصر در موضوعهای مختلف به خط خود نوشته‌اند، خواسته و آنان در پاسخ این درخواست نوشته‌اند. این مطالب در مجموعه‌ای تحت عنوان «گلزار معانی» منتشر کرده، که این رساله در صفحات 550 تا 558 آن مجموعه آمده است. توضیح آن که این مجموعه، دهها سال پیش چاپ شده و نسخه‌های آن کمیاب است.

موضوع رساله، رفع شبهه جبر از دو جمله دعای کمیل است: «فغرنی بما هوی و اسعده علی ذلک القضاء» و «لا حجة لی

فیما جرى علیّ فیہ قضاؤک و المزمینی فیہ حکمک و بلاؤک». نویسنده، کلام خود را بر تواتر عقلی و نقلی نفی جبر، متمرکز کرده و ضمن توضیحات، به تبیین آیات و روایات دیگر می‌پردازد.

نشر این رساله، فرصتی است برای پرداختن به موضوعی که کمتر در قالب تک نگاری بدان توجه کرده‌اند و صاحب نظران را به این مهم توجه می‌دهد. همچنین به بُعد علمی این شخصیت خبرساز سدّ گذشته توجه می‌دهد که تا کنون تحت المشعاع وجهه‌های دیگر ایشان بوده است. البته چند سطر از رساله که ارتباط چندانی با موضوع نداشت در اینجا نیاوردیم.

متن رساله

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی. سپاس بی‌قیاس مر خداوندی را سزااست که نعمت فراوانش عموم بریّت را حاصل، و رحمت بی‌پایانش جمیع ممکنات را شامل است. خدایی که عالم نشان اوست و بی‌نشان است. همه جا هست ولی بی‌مکان است. بر همه عیان است و از همه نهان. پروردگاری که از طرفهٔ خاک لطیفهٔ پاک آفرید و او را علت ایجاد افلاک گردانید. پروردگاری که وجود نامحدودش را نتوان به عبارات محدود و کلمات معدود شرح و بیان نمود. و گنج شایانی که توصیفش با قلم و بیان، خارج از حیّز امکان است.

و درود بی‌حدّ و عدّ بر اشرف کائنات و علت ایجاد ممکنات، افضل سفرا و خاتم انبیا، رسول امجد، محمود احمد، ابی‌المقاسم محمد، و بر آل طاهرینش ائمهٔ معصومین و هدایت‌طیبین، لاسی‌ما ابی‌المائمّه و کاشف‌المغمّه عن‌المائمّه، اصل المشرف و المعالی مولی‌الموالی، مطلوب کل طالب، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب.

و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین.

و بعد؛ بر ارباب بینش و صاحبان بینش، حکم عقل سلیم و وجدان مستقیم بر مختار بودن انسان در افعال خود پوشیده نیست. پس هر فعلی که از انسان باشعور صادر می‌شود، از روی اراده و اختیار است نه اضطرار، چنانکه این مطلب در مسئلهٔ جبر و تفویض مسلّم گردیده و کالمشمس فی رابعة المنهار، به درجه وضوح رسیده.

اینکه گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

آیات قرآنی و اخبار معصومیه و اجماع فرقه ناجیه امامیه و طائفه حقه جعفریه مطابقت با حکم قطعی عقلی دارد. بنابراین بعضی عبارات بعضی از ادعیه یا بعضی آیات که مؤهّم یا ظاهر در جبر باشد، باید تأویل و توجیه شود.

از آن جمله فقر دعای شریف کمیل است: «اجریت علیّ حکما اتبعت فیه هوی نفسی و لم احتسب فیه من تزیین عدوی فغرّنی بما اهووی و اسعده علی ذلک المقضاء فتجاوزت بما جری علیّ من ذلک بعض حدودک»

و در عبارت دیگر بعد از فقر شریفه مرقوم است: «و لا حجه لی فیما جری علیّ فیه قضاؤک و المزمی فیه حکمک و بلاؤک» که از هر دو فقر مرقومه مستفاد می شود مساعدت قضای الهی و جریان آن، و همچنین حکم خداوندی ملزم متابعت شیطان و هوای نفس گردیده؛ پس فی الحقیقه نافرمانی و معصیت به مساعدت یا به اجبار خداوند تعالی بوده.

قبل از شروع در بیان مطلب و توضیح مقصود از عبارت، تقدیم مقدمه مختصره ای لازم است.

اول آنکه:

شبهه نیست جبر عبد یا مساعدت او بر معصیت و عقابش ظلم محض، و از شدیدترین قبایح عقلیه به شمار است. در موالی و عبید عرفی، عقلا چنین ظلمی را روا نمی دارند. پس چگونه می توان چنین ظلمی را بر خداوند مهربان تجویز نمود؟

چون منشأ ظلم، حاجت ظالم یا فساد عقلی و اخلاقی اوست. غنی بالذاتی که مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است و مبری از هر گونه نقصان و فساد می باشد، منزّه از ظلم است. و از همین جهت فرقه حقه جعفریه را عدلیه می نامند؛ زیرا که قائل به عدل خداوند سبحان می باشند و صدور ظلم را از او محال، و عدل را یکی از اصول مذهبی خود می دانند.

دوم:

خدایی که آن همه مبالغه در لعن بر ظالمین و جائزین در موارد کثیره‌ای از قرآن مبین می‌فرماید، چگونه خود ظلم و جور می‌نماید و بنده را وادار به معصیت یا به مساعدت بر خلاف حقیقت نموده و عقوبت بر آن روا می‌دارد؟

سوم:

در آیه بیست و هفتم از سوره اعراف می‌فرماید: «ان الله لا يأمر بالفحشاء»؛ و در سوره نحل آیه هفتاد و نه می‌فرماید: «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و المبغی یعظکم لعلکم تذكرون»

خداوندی که امر به فحشاء نمی‌فرماید، و بلکه امر به عدل و احسان و نهی از فحشاء و منکر و تجاوز از حد می‌نماید، چگونه مساعدت یا اجبار بر فحشاء را می‌توان بر او روا داشت؟ و این نسبتی که پست‌ترین مردم از آن استنکاف دارند، به ساحت قدسش منسوب ساخت؟

چهارم:

خالق منان و خداوند عظیم الشأن با آن مقام عظمت و رحمت و غفوریّت و ارحم الراحمینی که مخصوص آن ذات مستجمع جمیع صفات جمال و جلال است که در موارد کثیره از قرآن مجید و کلام حمید مذکور می‌باشد، نسبت جور و جبر و ظلم بر او، ظلم فاحش است.

پنجم:

شخص با انصاف که کجیاف نباشد، و نظری به کتاب عزیز آسمانی - قرآن - بیندازد و ملاحظه کند که آن دستور جامع برای هدایت بشر نازل و سعادت نشأتین را کافل، و خیر دارین برای حامل آن است؛ و جز هدایت و دلالت و سوق بشر به منجیات و جلوگیری از ارتکاب مهلکات و تکمیل مقام انسانیت و از اَلِّ صفات پست حیوانیت مقصدی ندارد؛ و با بیانات مختلفه از وعد و وعید و ترغیب و تهدید و اقامه حجّت و برهان به اوضح بیان، بشر را از طریق غوایت و ضلالت باز می‌دارد و به شاهراه هدایت و رستگاری دعوت و دلالت می‌فرماید؛ تصدیق می‌نماید که صاحب آن بیانات باهره و آیات زاهره مساعدت بر معصیت و جبر بر خلاف حق و حقیقت نمی‌فرماید.

پس نسبت جبر و ظلم به ساحت قدس و عظمت حضرتش و اینکه فعل عبد از روی اضطرار و فی المحقیقه فعل حضرت

پروردگار است - چنانکه اشاعر \square غیر شاعره قائل شده و ظلم را از او جایز می دانند - دور از عقل سلیم و وجدان مستقیم است.

و بعد از بیان و توضیح مقدمه \square مرقومه می گوئیم:

اگر در ادعیه یا آیات قرآنی عبارتی موهّم جبر یا مساعدت حضرت احدیت در معصیت باشد، با قرائن قطعیّه مذکوره باید دقت در فهم آن نمود.

اما در عبارت دعای کمیل «و اسعده علی ذلک القضاء» پس یکی از چهار وجه محتمل است:

اول آنکه:

چون میان من و متابعت هوای نفس بر حسب قضای الهی مانعی نرسید، مرتکب معصیت گردیدیم. چه بسا انسان قصد و عزم عملی را می نماید و مواعی حائل بین او و هوایش می شود.

و لذا فرموده اند: «عرفت الله بفسخ المعزائم و نقض المهمم» [1]

و در بعض ادعیه است: «حُل بینی و بین معصیتک» [2]

«و فرّق بینی و بین ذنبی الممانع من لزوم طاعتک» [3]

و عدم ایجاد مانع بین شخص و هوایش، جبر یا مساعدت بر آن نیست مگر بر وجه مجاز.

دوم آنکه:

چون من مطیع شیطان و تابع هوای نفس هستم و از این جهت، از تقرب به حضرت اقدس احدی^ت، تباعد و از امتثال اوامر و نواهی اش تقاعد می‌ورزم؛ ایجاد و خلق من موجب نسبت مجازی مساعدت با عدوم شیطان یا هوای نفسم بوده.

و در محل خود واضح شده که ایجاد ماهیات خوب یا بد و ماهیاتی که اگر وجود به هم رسانند، تابع شیطان و هوای نفس و مصدر شرور خواهد بود؛ منافی با اختیار یا مساعدت بر معصیت نمی‌باشد.

سوم آنکه:

قضا به معنی حکم الزامی باشد، چنانکه به همین معنی آمده است. [4] و بنا بر این وجه، معنی عبارت آن است که اگر احکام حتمی الزامی نبود، متابعت هوای نفس یا شیطان در آن معاصی که از من صادر می‌شود، چون در شمار معصیت نبود، باعث مسئولیت من نمی‌گردید. چنانکه مراد از «المزمنی فیه حکمک و بلاؤک» همین است. بنابراین نسبت مساعدت به قضای الهی مجاز می‌باشد.

چهارم

چون خداوند او را از وساوس شیطانی و دسائس نفسانی حفظ فرموده، نسبت مساعدت بر معصیت، مجازا به قضای الهی داده شده و توجیه فقر □ «جری فیه قضاؤک» به یکی از چهار وجه است.

و بنا بر وجه سوم، «و المزمنی فیه حکمک» عبارت اخیری آن است.

و از بیانات و قرائی قطعیه مرقومه در مقدمه ظاهر می‌شود که آیاتی که اشعار یا ظهور در جبر دارد، باید تأویل یا توجیه شود.

از آن جمله «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا» [5] که دلالت دارد بر آنکه ممکن است خداوند متعال قلب بعضی را منصرف از حق و منعطف به باطل بنماید و این عین جبر می‌باشد.

و توجیه آیات مبارکه آن است که: بسا می‌شود که انسان به واسطه متابعت شهوات و ارتکاب منهی‌ات و ترک واجبات، قلب او منقلب و بکلّی منصرف از ایمان می‌گردد، مگر آنکه لطف خداوندی شامل حال او شود و موانعی بین او و اعمال اثمیه مقصوده‌اش که موجب زوال ایمان است، ایجاد فرماید.

و نسبت از اغه و از امان ایمان به خداوند سبحان با آن قرائن قطعیه مجاز، و مصحح آن نسبت مجازی عدم ایجاد مانع بین او و مرامش می‌باشد.

و مراد از «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة» [6] که در چند جای از قرآن، خداوند عظیم المشان به عبارت مرقومه و غیر آن ذکر فرموده همین است. نسبت ختم و مهر کردن به خدا مجاز، و مصحح‌اش همان است که بیان شد.

و آنکه یا مراد به «لا تزغ قلوبنا» آن است که: ما را از وساوس شیطانی و تسویبات نفسانی حفظ بفرما که قلب ما منعطف از حق به باطل، و ایمان مان زائل نشود. معلوم است نسبت از اغه به این مناسبت بر وجه حقیقت نیست.

و نیز از آیاتی که به نظر ابتدایی ظاهر در جبر است، و در موارد کثیره از قرآن مذکور شده، نسبت اضلال و گمراه کردن به خداوند عزیر است، مثل «یضل الله المظالمین» [7] و «یضل الله الکافرین» [8] و «یضل من یشاء» [9] و امثال آن عبارات که در قرآن شریف بسیار است؛ ولی اندک تأمل در آن به ملاحظه قرائن قطعیه مرقومه مرشد انسان است بر این که ظهور آیات مرقومه در اضلال باید تأویل شود و نسبت اضلال به مقام حضرت رب المعزة مجازی است. و مصححش همان وجوهی است که قبلاً مرقوم شده.

از بیانات مرقومه، توجیه در «من یضل الله فلا هادی له» [10] روشن است. پر واضح است شخصی که راه گمراهی و تباهی را با کمال جدیت می‌بیماید و گوش هوش به مواعظ و زواجر الهی فرا نمی‌دهد و خود را از قابلیت و لیاقت شمولی‌ات المطاف خفیه و جلیه خداوندی می‌اندازد، کدام راهبر می‌تواند او را رهبری نماید و از خودسری باز دارد؟

و از جمله آیات شریفه «موهّم جبر، قوله تعالی: «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله» [11] است که متفاهم از آن، آن است که اراده و مشیت انسان منوط به اراده و مشیت خداوند تعالی است و تا خدا اراده ننماید، ارادۀ عبد موجود نشود؛ پس فعل عبد مستند به ارادۀ خداوندی است و فی الحقیقه عبد مضطر در فعل، و فعل او فعل خدا است؛ پس عقاب بر معصیت، ظلم و بی‌محل است.

و محصل جواب

اولاً آنکه:

مراد از آیه شریفه آن است که البته به مشیت شما چیزی وجود پیدا نمی‌کند مگر به اراده و مشیت خداوندی. و به عبارت دیگر ارادۀ شما علت موجود شدن چیزی نیست. اگر خدا نخواهد موجود شود، وجود پیدا نمی‌کند. و ایجاد مانع یا ازالۀ مقتضی می‌فرماید، چنانکه در آیه دیگر می‌فرماید: «و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک خدا ان یشاء الله.» [12]

بعض مغرورین به مادیات و غافلین از ماوراء الطبیعه و المهیات، در مقام ردّ بر آیه شریفه گفته: وقتی که انسان همت گماشت و اسباب جاریه و وسائل مادیه چیزی را فراهم داشت، چه حاجتی به قول «انشاء الله» و چه مداخلیتی برای مشیۀ الله می‌باشد؟

عجبا! با آنکه هر کسی در مدت عمرش کارها دیده و شنیده که در تهیه اسباب و ایجاد وسائل چیزی بذل مجهود گردیده و به مقصود نرسیده، این غفلت باعث حیرت است.

و ثانیاً:

بر فرض ظهور آیه شریفه در اینکه موجد ارادۀ عبد، ارادۀ الله است، چون هر ممکنی بالآخره ممثل به واجب قالی شود؛ جواب می‌گوییم:

فعل عبد، اختیاری و مسبوق به اراده است، مانند حرکت دست مرتعش نمی‌باشد، هر چند تحقیقاً اراده و مقدمات آن غیر اختیاری است، یعنی مسبوق به اراده و اختیار دیگر نیست و در این صورت فرق نمی‌کند منشأ وجود ارادۀ عبد، ارادۀ الله باشد یا چیز دیگری؛ مثل آنکه کسی به تصرف مغناطیسی با ترغیب و تحریص، کسی را وادار به ارادۀ فعلی بنماید و آن شخص اراده نموده آن فعل را انجام دهد، بلا شبهه در نزد همه عقلاً، فعل حقیقتاً از خود فاعل و مستند به ارادۀ او است و غیر اختیاری نیست، هر چند در عین حال نسبت به محرک هم داده شود.

و از همین جهت در آیه شریفه «ما رمیت اذ رمیت و لكن الله رمی» [13] در حالی که حقیقتاً نسبت فعل را به فاعل می دهد، معذک چون علت المثل همه ممکنات اراده الله است، و تا او نباشد المبتدیه هیچ چیز موجود نمی شود، سلب رمی را مجازاً از رامی فرموده و به خود منسوب ساخته. بالمجمله اختیاری نبودن اراده عبد، به حیث اختیاری نبودن نمودن فعل او نیست، بلکه حقیقتاً فعل اختیاری و از خود اوست...

از مجموع آنچه در این صفات مرقوم شده، تأویل و توجیه سایر آیات کریمه که مُشعر ظاهر در جبر است، پوشیده نیست و در کمال ظهور و وضوح است...

والمحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خادم الاسلام و المسلمین ابوالقاسم ابن المصطفی الحسینی المکاشانی عفی الله عنهما فی شهر شعبان المعظم 1359 من الهجرة النبویة علی مهاجرها و آله آلائف المتحیة.

1. حُلّ بینی و بین عدو یضَلّنی (صحیفه سجادیه دعای 47)، حل بینی و بین طاعة الشیطان المرجیم (من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 24)، اصرف عنی أسباب معصیتک و حل بینی و بینها (المقنعة، ص 181).

2. دعای ابوحمزه ثمال (مصباح المتهجد، ج 2 ص 592).

3. قضی... آی حکم (المعین المحيط فی اللغۃ).

1. آل عمران 8.

2. بقره 7.

1. ابراهیم 27.

2. غافر 74.

3. فاطر 8.

4. اعراف 186.

5. انسان 30.

1. کهف 23.

1. انفال 17.

